فیش منبر

موضوع:

تفسیر سوره توبه

(جلسه نوزدهم)

سخنران:

استاد رفیعی



جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

«أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي‌الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ) وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُنْتَجَبِينَ، سِيَّمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرَضِينَ، وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ.

اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلًا وَ عَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلا.»

خدا را شاکریم توفیق داد این روزها پای سفره قرآن بنشینیم. سوره مبارکه توبه با نکات بسیار مهمی که در بر دارد. از خدا می‌خواهیم در این روزهای پایانی ماه مبارک رمضان ان‌شاء الله همه ما را ببخشد و بیامرزد، عاقبتمان را ختم به خیر بفرماید. باز هم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

همان طور که فرمودند، آیه سی و هشتم سوره توبه مورد بحث ماست. این آیه آغاز آیات مربوط به جنگ تَبُوک است. اصلاً عمده سوره توبه مربوط به جنگ تبوک است، لذا از اینجا شروع می‌شود و خدای تبارک و تعالی نکات بسیار دقیقی را در این رابطه بیان فرمود. من یک توضیحی خدمت دوستان بدهم: از نظر تاریخی، تبوک الان یکی از استان‌های عربستان است، البته استان‌های مرزی. حدود ششصد و ده، بیست کیلومتر تا مدینه فاصله دارد. منطقه‌ای است که هم خشک است و هم در عِدادِ جاذبه‌های کویری دارد.

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

این استان بزرگ عربستان که در نزدیکی و مسیر شام، سوریه و دمشق قرار گرفته، بهش می‌گویند «تَبُوک». ظاهراً اسم یک برکه‌ای آنجا بوده، تبوک به خاطر همین به این منطقه هم می‌گویند تبوک. آن زمان تبوک مرز روم شرقی بوده؛ چون آن منطقه تحت استعمار و مستعمره روم بود و مسیحیان بر آنجا حکومت می‌کردند.

خب، به رسول خدا خبر دادند اواخر عمر پیغمبر، سال نهم که دیگر تقریباً جنگ‌ها تمام شده بود؛ بدر و احد و خندق و این‌ها. دیگر مکه مسلمان شده بود، طائف مسلمان شده بود. به پیامبر خبر دادند حاکم این منطقه و روم چهل هزار نیرو را آماده کرده برای اینکه حمله کند به مدینه و غائله‌ی اسلام را تمام کند. البته قبلش هم در جنگ مؤته، جعفر بن ابی طالب را به شهادت رسانده بودند، مسلمان‌ها هم شکست خورده بودند. این‌ها یک قدری جری شده بودند. پیامبر هم به این‌ها نامه نوشته بود، فرموده بود اسلام بیاورید.

وقتی این خبر به پیامبر رسید، حضرت آماده شدند که خودشان بروند تبوک؛ یعنی صبر نکنند که این‌ها بیایند مدینه، چهل هزار نیروی روم بیایند مدینه و اینجا را به هر حال محاصره کنند. پنج تا مشکل اساسی وجود داشت:

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

۱. فاصله زیاد است؛ ششصد کیلومتر راه. چقدر مسلمان‌ها راه بروند؟ حداقل یک ماه راه بود. اگر می‌خواستند با اسب و مقداری هم پیاده، یک ماه راه بود.

۲. گرمای شدید تابستان. این خبر در تابستان به پیغمبر رسیده. خب در این گرما، در این بیابان‌های عربستان حجاز، این‌ها راه بیفتند خیلی سخت است.

۳. محصولات مردم روی زمین بود؛ خرما رسیده بود، کشاورزی رسیده بود، فصل برداشت بود.

۴. چهارمین مشکل، حضور منافقان در میان جامعه مدینه بود؛ منافقانی که هر آن امکان داشت اگر پیغمبر از مدینه برود، در مدینه کودتا کنند. این‌ها داشتند آن موقع مسجد می‌ساختند که بهش می‌گویند «مسجد ضرار». هر روز یک فیلمی سر پیغمبر درمی آوردند، حضرت را آزار می‌دادند. حالا پیغمبر فتنه مشرکین و یهود را حل کرد، اما منافقین بودند در مدینه.

۵. و از همه سخت‌تر، کمبود امکانات. شما ششصد کیلومترها بخواهید چند هزارتا آدم را ببرید. خرما هم بخواهند چقدر می‌شود؟ آب بخواهند چقدر می‌شود؟ خیلی مشکل است.

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

با این حال اقتدار پیغمبر را ببینید! در ماه رجب اعلام کرد ما حرکت می‌کنیم. هر که هر چه دارد بردارد بیاید، سنگینی نکند، کوتاهی نکند. خرما دارید، آرد دارید، مَشک آب دارید، حرکت کنید. یک لشکری گفتند بین سی تا هفتاد هزار آماده کرد و حرکت داد. البته عده‌ای کوتاهی کردند؛ حالا می‌گویم. حرکت داد به منطقه تبوک. خیلی با سختی رفتند، اشاره خواهم کرد. یک ماه طول کشید، ماه شعبان رسیدند به منطقه تبوک. خبر به لشکر روم رسید، فرار کردند، متفرق شدند. اصلاً وقتی پیامبر رسید تبوک، کسی آنجا نبود که با او بجنگد. یک ملاقات‌هایی صورت گرفت و با بعضی از شخصیت‌ها و مجدد دستور برگشت دادند. دوباره یک ماه راه برگشتند تا رسیدند به مدینه. شد ماه رمضان. رجب و شعبان و رمضان تقریباً در ماه رمضان رسیدند به مدینه. و به هر حال این نبرد، آیات متعددی در سوره توبه بهش اختصاص پیدا کرده که هیچ جنگی هم صورت نگرفته.

خب، من سه چهار تا نکته را اینجا قبل از اینکه آیات را معنا کنم برای شما بگویم:

نکته اول (که حالا حدود ده تا نکته است من نوشتم ده تا مطلب): اتفاقاتی که در این مسیر از رفتن پیغمبر تا برگشتن پیغمبر پیش آمد. یکیش این بود که حضرت از مدینه می‌خواهد برود. الان عرض کردم یک ماه رفتن، یک ماه برگشتن، یک چند روزی هم آنجا بودند؛ اقلش سه ماه شده. خب نمی‌شود شهر مدینه را خالی گذاشت. رئیس حکومت پیامبر، آن هم ده

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

پانزده هزار، حالا سی هزار چهل هزار نیروی مرد را از مدینه بردارد ببرد، کی در مدینه باشد؟ مدینه را اداره کند؟

حضرت به امیرالمؤمنین فرمود: «شما نمی‌شود در این جنگ بیایی، باید بمانی. شما بمان، مدینه را اداره کن»، و خودش حرکت کرد. منافقین دستپاچه شدند. دیدند پیغمبر همان طور که جای خودش امیرالمؤمنین را خواباند و خودش آمد مدینه، اینجا هم امیرالمؤمنین را، همان طور که سوره توبه را به امیرالمؤمنین داد ابلاغ کند، اینجا را دستپاچه شدند. لذا چه کنند؟ آمدند شایعه کردند رابطه پیغمبر با حضرت علی به هم خورده و پیغمبر دیگر آن رابطه قبلی را با حضرت علی ندارد، به خاطر همین هم ایشان اجازه نداد در این جنگ بیاید. والا جنگی نبوده که امیرالمؤمنین در آن نباشد. اکثر جنگ‌ها قریب به اتفاق، مگر موارد خاص، بدر بوده، احد بوده. حالا چه شده که علی بن ابی طالب که در همه جنگ‌ها جلودار بوده، الان نگذاشتند بیاید؟ خبر به ایشان رسید، حضرت امیر خیلی ناراحت شد، بلند شد آمد خدمت رسول خدا. هنوز رسول خدا دور نشده بود از مدینه، رسول خدا فرمودند: «مَنْ قَالَ ذَلِکَ فَقَدْ کَذَبَ. إِنَّمَا أَخَلَّفُکَ کَمَا خُلِّفَ هَارُونُ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی.» هر که گفته بیخود گفته است. من تو را جانشین (خلیفه) گذاشتم، همان طور که هارون جانشین موسی شد؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست. این حدیث منزلت است. لذا معروف است وقتی اعلام کردند باید صِفَت امیرالمؤمنین کرد... می‌دانید سال‌ها دربار شام سَبّ علی را رسمی کرده بود. علامه امینی می‌گوید هفتاد هزار منبر در شام و عراق

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

رسماً سخنران‌ها به امیرالمؤمنین ثبت می‌کردند، لعن می‌کردند روی منبر! بله.

یکی از کسانی که اجتناب کرد از این کار، سعد بن ابی وقاص بود. سعد بن ابی وقاص در مدینه بود. از شام بهش پیام دادند: «شنیدیم تو این کار (سَبّ علی) را انجام نمی‌دهی.» گفت: «سه چیز دهان من را بسته است، سه تا چیز دهان من را بسته و من نمی‌توانم به علی بن ابی طالب توهین کنم.»

۱. تبوک: من خودم شنیدم پیغمبر فرمود: «أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی». من چطور من این آدم را بیایم توهین کنم؟

۲. خیبر: دیدم پیغمبر فرمود: «الرَّایَةُ أُعْطِیهَا لِرَجُلٍ یُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، و او بود که فتح خیبر را فراهم کرد.

۳. و سوم، آیه مباهله. پیغمبر خدا در آیه مباهله علی بن ابی طالب را می‌گوید: **«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»**.

حالا این یک بخشی از فضائل امیرالمؤمنین است. این یک مطلب راجع به تبوک. این نکاتی که می‌گویم مهم است، دقت بفرمایید.

نکته دوم: رسول خدا در مسیر تبوک رسیدند به یک منطقه‌ای، فرمودند: «از اینجا زود حرکت کنید، چیزی هم نخورید، توقف هم نکنید.» با سرعت

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

این‌ها را آوردند کنار آب. فرمودند: «حالا از این آب بخورید، اشکال ندارد.» گفتند: «آقا قصه چیست؟» فرمود: «این منطقه، قوم ثمود بود. ثمود که صالح پیغمبر در آن تو مسیر تبوک بود، آن منطقه.» فرمود: «اینجا جایی است که صالح پیغمبر مبعوث شد؛ آیه قرآن است دیگر، و مردم شتر صالح را کشتند و بعد از سه روز عذاب آمد این مردم را نابود کرد. چون منطقه عذاب است، فرمود زود عبور کنید.» قرآن دارد دیگر: «**فَطَلَبُوا طَارِقَهُمْ فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ**». اما این برکه‌ای که گفتم آب بخورید، فرمود: «این همان برکه و همان آبی است که شتر صالح از آن آب خورده است.» این را می‌رساند آدم باید به مناطق با برکت و بی‌برکت اهمیت بدهد. یک جایی منطقه عذاب است، یک جایی منطقه خیر و برکت است. همان طور که ایام با هم فرق می‌کند، یک روزی می‌شود نحس، آن روزی که عذاب آمده؛ یک روزی می‌شود روز با برکت، مثل روزی که مثلاً غدیر اتفاق افتاده. مکان‌ها این طور است. حضرت حرکت دادند که اینجا توقف نکنند. خیلی نکته دارد تبوک. حالا من چند تایش را عرض می‌کنم.

نکته سوم: خب تبوک این مسیر، مسیر سختی بود. یک جاهایی کار به جایی رسید که یک خرما را هر یک نفر می‌خورد. حتی گاهی کار به جایی رسید که یک خرما را نصف می‌کردند، نصفش را یکی می‌خورد. آب جیره‌بندی شد. کار به یک جایی رسید که یک جاهایی آب جیره‌بندی شد. بعضی‌ها هم در مسیر فرار می‌کردند، البته کم بودند.

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

این داستانی که می‌گویم جالب است: یک روز اصحاب نگاه کردند دیدند اباذر نیست. اباذر غفاری همراه پیغمبر پیدا نیست. می‌دانید ما آدم‌ها –من خودم را عرض می‌کنم ببخشید– زود قضاوت می‌کنیم، یک خورده صبر کنیم، تأنی کنیم تا یکی یک جایی نیست، براش حرف درنیاوریم. گفتند: «آها، اباذر هم فرار کرده، اباذر هم خلاصه عقب کشیده، اباذر هم جا زده.» رسول خدا فرمود: «این حرف را نزنید. اگر خیری در او باشد، می‌آید. شایعه‌سازی نکنید.» خب خیلی رسول خدا ناراحت بود که چرا اباذر پیدا نیست. یک وقت دیدند حالا یکی دو روز بعد، حالا شاید یک کسی دارد از آن عقب افتان و خیزان می‌آید، شَبَحی سیاهی. پیغمبر فرمود: «کُنْ یَا أَبَا ذَرٍّ.» خدا کند این اباذر باشد. اتفاقاً آمد، اباذر بود. رسید جلو پیغمبر افتاد از بس تشنه بود، بی‌حال شد. حضرت بلافاصله فرمود: «یک قطره آب بیاورید.» گفتند: «آقا، یک مَشک آب دوشش است، خودش آب همراهش است، مَشک آب همراهش است.» خب یک دَم آب دادند، سرحال شد.

پیغمبر: «کجا بودی؟»

گفت: «آقا، شتر هم در راه پایش رفت در یک گودالی، دیگر نتوانست حرکت کند، من ماندم، پیاده آمدم.» تو راه به یک چشمه آب گوارایی برخورد کردم. هر چه خواستم از این آب بخورم، دلم نیامد. گفتم: «اول پیغمبر بخورد، بعد من.» وفا را ببینید شما! شنیدید اباالفضل العباس آب روی آب ریخت... (اشاره به عطش الحسین). این مَشکم پر آب کردم تا اینجا تشنه

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

آمدم، اما از این آب نخوردم که لب‌های شما اول به این آب برسد. این هم یکی از نکاتی است که در تبوک اتفاق افتاد.

نکته دیگری که در تبوک اتفاق افتاد، شتر پیامبر گم شد. بیابان بود دیگر، به هر حال کویر و بیابان بود. خیلی جنگ سختی بوده. خودتان فکر کنید دیگر، سی چهل هزار تا آدم با فقدان امکانات ششصد کیلومتر راه. شما الان کسی ششصد کیلومتر راه پیاده بخواهد برود با این امکانات امروزی چقدر سخت است. نجف تا کربلا هشتاد کیلومتر است، کلی هم موکب است، کلی هم در راه می‌نشینند کمک می‌کنند، غذا می‌آورند، آب می‌آورند، ماساژ می‌دهند، باز هم طرف می‌رسد کربلا، می‌افتد دو سه روز هم طول می‌کشد. ششصد کیلومتر راه یک ماه! اراده را ببینید. حالا عرض خواهم کرد.

خب پیغمبر اکرم فرمودند: «بروید بگردید شتر من را پیدا کنید.» منافقین هم بودند در این لشکر دیگر، همین لشکری که می‌رفت تبوک، منافق هم نفوذی درشان بود. شایعه کردند، گفتند: «پیامبر مگر نمی‌گوید من علم غیب دارم؟ مگر نمی‌گوید من از آینده خبر دارم؟ مگر خدا نمی‌گوید در قرآن **«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»**، آن وقت نمی‌داند شترش کجاست؟» این هم شایعه‌سازی. رسول خدا فرمودند: «من از علم غیبم حالا به این منظور به این معنا در مسائل شخصی استفاده نمی‌کنم. شتر گم شده، بروید بگردید.» این هم یک نکته‌ای است. چون خیلی از ما هم سؤال می‌کنند می‌گویند داستان‌هایی که شما نقل می‌کنید، تاریخی که می‌گویید

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

مثلاً همین تبوک... خب پیامبر برود یک جستجو بکند در علم غیبش ببیند که مثلاً اگر تا آنجا بروند جنگ در نمی‌گیرد، خب بگوید نمی‌رویم. یک جستجو بکند در علم غیبش اگر احد برویم مثلاً شکست می‌خوریم. نه. قرار نیست ائمه ما، انبیای بزرگوار عادی برخورد کنند. علم غیب یک اطلاعاتی است که چون امام، پیامبر ظرفیتش را دارد، به او داده‌اند، اما در این جور جاها استفاده نمی‌شود. لذا اگر دو نفر پیش پیامبر می‌رفتند برای قضاوت، هرگز حضرت نمی‌فرمود: «من به علم غیب می‌دانم حق با توست.» می‌گفت: «برو شاهد بیاور، برو دلیل بیاور.» این هم یک نکته.

نکته بعدی که قابل توجه است باز در این جنگ... عرض کردم این جنگ تلفات نداشته، جنگ در نگرفته، اما در مسیر بعضی‌ها مریض شدند، بالاخره دچار آسیب شدند. عبدالله بن مسعود می‌گوید یک شب ما در بیابان استراحت می‌کردیم، من دیدم سروصدا می‌آید، یک جایی آتشی روشن بود. بلند شدم دیدم رسول خداست، چند نفر از اصحاب هستند. رفتم جلو دیدم یک بدنی را دارند به خاک می‌سپارند. یک کسی در اثر همین سختی راه از دنیا رفته بود. حالا این کی بود؟ این یک آقایی بود که مشرک بود قبلاً به نام «عبدالرحمن» آمد خدمت پیامبر، مسلمان شد. پیغمبر هم اسمش را گذاشت «عبدالله». پولدار هم بود، پدرش پول داشت، منتها پدر فوت کرد، عمویش هم چون ایشان دیگر از بت‌پرستی دست برداشت، مسائل مالی‌اش را قطع کرد. لذا فقیر شد به گونه‌ای که یک وقتی دیگر لباس نداشت. یک دانه گلیم نازک نصف کرده بود، نصفش را دوشش انداخته بود،

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

نصفش را هم به خودش بسته بود مثل لباس احرام که معروف شد به «عبدالله ذوالبجادین» یعنی عبداللهی که دو تکه جاجیم گلیم نازک به خودش بسته بود. این فوت کرد، این در مسیر مُرد. شهید شد دیگر در واقع. بله. خلاصه جنگ نبود ولی در مسیر جنگ. عبدالله بن مسعود می‌گوید رسول خدا آن شب یک جمله‌ای فرمود که من یک آرزو کردم. گفتم: «خدایا کاش من جای این مرده بودم.» حالا پیغمبر چه فرمود که عبدالله بن مسعود این آرزو را کرد؟ می‌گوید وقتی بدن این عبدالله ذوالبجادین را گذاشتند در قبر، عرض کرد: **«اللَّهُمَّ إِنِّی أَمْسَیْتُ عَنْهُ رَاضِیًا، فَارْضَ عَنْهُ»**. خدایا من از این راضیم، تو هم از او راضی باش. شما می‌دانید دیگر، چیزی از این بالاتر نیست که «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ» و رسول خدا و پیغمبر از کسی راضی باشند. خدا در قرآن می‌فرماید: اگر کسی این را به دست آورد، حزب‌اللهی واقعی است. اگر کسی به این مقام رسید: **«یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً»**. راضی است. این هم یکی از قصه‌هایی است که راجع به تبوک هست.

به هر حال با کم‌آبی و با سختی و با مشکلات، با این قصه‌هایی که من تعریف کردم که اباذر این طور شد، عبدالله ذوالبجادین جان داد، مسلمان‌ها بعضی دچار آسیب شدند، تا آنجا رفتند و برگشتند.

یک نکته دیگر هم هست من این را می‌گویم دیگر؛ در فضای مجازی، در کتاب‌هایتان بالاخره عزیزانی که صدای ما را می‌شنوند از این برنامه...

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

خیلی عزیزان تاریخ‌دان اهل مطالعه، کتاب‌ها را می‌بینند، می‌روند مراجعه می‌کنند. این را خودشان ببینند. من گذرا عرض می‌کنم: تعدادی از منافقینی که یا مسلمانان سستی که در بین این مسلمان‌ها بودند، تعداد چند نفری... وقتی این اتفاق افتاد و تبوک رفتند و برگشتند، این‌ها گفتند: «خوب پیغمبر را به قتل برسانیم دیگر برنگردد مدینه.» لذا یک گفتگویی با هم کردند. حالا تعدادشان... این‌ها گفتند چهارده نفر بودند. بهشان می‌گویند «أصحاب العَقَبَة». حذیفه از اصحاب رسول خداست، می‌گوید: «من این‌ها را دیدم آن شب، حتی شناختم کی است، فلانی، فلانی، فلانی.» خب پیامبر باخبر شد و جلوی این توطئه گرفته شد. نتوانستند پیامبر را ترور کنند. منتها یک نکته اخلاقی این است: ضحّاک وقتی آمد مدینه، بهش می‌گفتند این‌ها کی بودند؟ گفت: «نمی‌گویم، پیغمبر خدا به من اجازه نداده من این‌ها را [معرفی کنم].» این هم خیلی نکته مهمی است که بالاخره ایجاد یک فتنه‌ای نشود. ایجاد یک فتنه‌ای نشود.

به همین جهت معروف است می‌گویند... الان قبرش در مدائن، مدائن نزدیک بغداد، ایشان و سلمان فارسی قبرشان در مدائن است. حذیفه بعد پیغمبر هم زنده بود، حتی تا زمان امیرالمؤمنین هم بود، خیلی بهش ور می‌رفتند این را بگوید، می‌گفتند: «آن شب چه کسانی بودند؟ بگو.» می‌گفت: «نمی‌گویم چون پیغمبر به من اجازه نداده.» منتها یک نکته‌ای بود، می‌گویند اگر در یک تشییع جنازه حذیفه شرکت نمی‌کردند، مردم هم خیلی نمی‌رفتند. می‌گفتند: «یک ریگی به کفشش است.» چون ایشان

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

می‌شناسد، خودش هم می‌گفت: «من شماها خیر را می‌شناسید، من شر را می‌شناسم.» می‌گفت: «شما از پیغمبر پرسیدید، پرسیدید ثواب چیست، خیر چیست؟ من می‌پرسیدم گناه چیست، شر چیست؟» می‌گفت: «خب آسیب‌شناسی خوبی داشت در زندگی‌اش.» ضحّاک بن یمان، ضحّاک بن یمان.

خب این تا اینجا. حالا یک صلواتی عنایت بفرمایید. **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.**

سه تا نکته من امروز عرض می‌خواهم بکنم. دو تاش را گفتم:

۱. مشکلات جنگ تبوک: گرما و فاصله و حضور منافقین و سختی راه.

۲. اتفاقاتی که افتاده بود؛ من خلاصه‌اش را گفتم.

نکته سوم را بگویم بعد آیه را معنا کنم: نکته سوم این هست که خب این جنگ که صورت نگرفت، خیلی هم اذیت شدند. سه ماه هم سال نهم هجری این‌ها رفتند و برگشتند. ثمره‌اش چی بود؟ این را خوب دقت کنید:

۱. اقتدار مسلمان‌ها. مسلمان نمی‌شود نمی‌شود بریزند سرش، می‌رود خودش زودتر توطئه را در نطفه خفه می‌کند. اگر رسول خدا نرفته بود، آن‌ها حمله کرده بودند و لذا ایشان پیش‌دستی کرد. مسلمان نباید سست باشد، نباید خودتحقیری داشته باشد. مگر ما حریف ابرقدرت روم می‌شویم؟

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

بله چرا نمی‌شویم؟ با همین مسلمان‌های پابرهنه، فاقد امکانات، با یک خرما مقاومت جواب می‌دهد. دنیا این را دارد نشان می‌دهد.

۲. امنیت مدینه تأمین شد. کسی دیگر جرئت نمی‌کرد به مدینه نگاه چپ بکند. این‌ها کی‌اند؟ به این‌ها می‌گویند ششصد کیلومتر، هفتصد کیلومتر. جای دیگر یکی می‌خواهد به شما حمله کند، پاشدند آمدند تا آنجا، آن وقت این‌ها می‌شود به شهرشان حمله کرد؟ مدینه دیگر شد محکم، امنیتش حفظ شد.

۳. رسول خدا در این مسیر کارهای زیادی کرد. همین طور که می‌رفت در روستاها و مناطق قرارداد می‌بست، دعوت به اسلام می‌کرد، ملاقات داشت. من شنیدم حالا خودم تحقیق نکردم، باید ببینیم که الان این مسیر بین مدینه تا تبوک بیش از بیست تا مسجد ساخته شده که این‌ها جاهایی است که پیغمبر توقف کرده. یعنی توقف‌گاه‌های پیغمبر.

۴. رسول گرامی اسلام الان تبدیل شده به مساجد.

۵. نکته دیگر: منافقین شناخته شدند.

۶. نکته دیگر: اسلام جهانی شد. گفتند پیامبر تا مرز روم رفت.

۷. نکته دیگر: همان سال نهم را می‌گویند «عام الوفود»؛ یعنی وقتی این اتفاق افتاد، خیلی گروه‌ها آمدند مدینه مسلمان شدند. یک ستونی کنار قبر

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

پیغمبر است، بنده دیدم، «أُسْطُوَانَةُ الْوُفُودِ»؛ یعنی ستون هیئت‌ها. اینجا پیامبر با هیئت‌های سیاسی ملاقات کرد. لذا سال نهم که همین جنگ تبوک است، سال هیئت‌های مختلفی است که آمدند و مسلمان شدند. این‌ها همه آثار این نبرد بود.

۸. و یک نکته دیگر که حالا ان‌شاء الله در روزهای بعد هم بهش می‌پردازیم، غربالگری شد. معلوم شد کی مسلمان است، کی منافق است، کی می‌ماند، کی می‌رود.

من اجازه بفرمایید آیه را معنا کنم. این آیه فعلاً تشریح به آن مسلمانان منافقین که در مدینه ماندند و نیامدند در تبوک است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ»؛ چه شده؟ می‌گویید: «انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ)؛ یعنی سنگینی می‌کنید، می‌چسبید به زمین. می‌گویید: «نه بابا سخت است، ما چطوری این همه راه بیاییم؟»

«أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ»؛ به دنیا چسبیدید، آخرت را رها کردید؟ **«فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»**. دنیا چیزی نیست، تمام می‌شود. عزت مهم است، عظمت مهم است، ذلیل نشوید.

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.

آیه بعدی تشریح می‌زند: **«أَلَّا تَنفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»**. اعلام کردم ما می‌خواهیم حرکت کنیم، ششصد کیلومتر راه برویم تا تبوک. اگر کسی نیاید: **«يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»**؛ خدا شما را عذاب علیم (دردناک) می‌کند. **«وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ»**؛ جایگزین شما آدم‌هایی می‌آیند که از شما خوب‌ترند، بهترند. حالا بعضی‌ها گفتند این آیه اشاره به یاران امام زمان دارد، یا حتی تفسیرهای دیگر شده. بعد فرمودند: **«وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا»**؛ شما ضربه‌ای نمی‌توانید بزنید... (فکر نکنید شما اگر نیایید...) همین دفاع مقدس خود ما، ما الان آدم داریم تمام هشت سال جبهه بوده، دو سال سه سال؛ آدمی هم داریم اسمش را و خودش را و فرزندش را و مالش را از جبهه دریغ کرد. جنگ تمام شد. کی ضرر کرد؟ قرآن می‌فرماید: **«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ»**.

غدیر هنوز ادامه دارد. این آیات راجع به جنگ تبوک ان‌شاء الله بماند دیگر برای روزهای بعد. خدایا همه ی ما را به آن توفیق یاری دینت را عنایت بفرما. خدایا دشمنان اسلام را خوار و ذلیل بگردان. **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، يَا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، أَيُّهَا الْمُجْتَبَى يابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.**

جهت عضویت در
کانال محراب کلیک کنید.